

4

صدای مانوجوانان آوریل ۲۰۱۶

دانش آموز

می ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم

تمام زندگی‌ام بر این باور بوده‌ام
که دروغ نگویم
دل هیچ انسانی را نشکنم
و این را پذیرفته‌ام که از بین رفتن قسمتی از زندگی است.
اما با این وجود
از مرگ خودم می‌ترسم
می‌ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم!

می ترسم بعد از مرگم هم کارگر باشم!

«سایبر هاگا» شاعر کرد زبان کرمانشاهی است که کتابی به‌نام «می‌ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم» را با موضوع کار و کارگر و رنج‌های این قشر شریف جامعه سروده است. این مجموعه فوق‌العاده، در کمتر از یک سال بدون داشتن تریبون رسمی و تبلیغات رسانه‌ای به‌چاپ چهارم و پنجم رسیده است. این کتاب، همچنین برنده جایزه شعر کارگری ایران در سال ۱۳۹۲ شده است.

شاعر در شعرهای خود، مشکل زندگی کارگران، طرز فکر خانواده و طبقات اجتماعی جامعه را نشان داده است و در مورد سختی‌ها و ناهنجاری‌هایی که به‌جامعه کارگری می‌شود سخن می‌گوید.

شاعر در زندگی خود، سختی‌های فراوانی کشیده است، می‌گوید: «من در موقعیت و منطقه جغرافیایی خاصی به‌دنیا آمده‌ام. من کارگری خواهرم را در گرمای 60 درجه تابستان دیده‌ام. کارگری مادرم را، کارگری زن‌های دیگر را دیده‌ام. من خیلی خسته‌ام. خستگی من به‌پیش از تولدم برمی‌گردد. از وقتی که مادرم مرا در شکمش حمل می‌کرد کارگر بوده‌ام، او کار کرده ولی خستگی‌اش را من هم احساس کرده‌ام. هنوز خستگی او در وجودم هست. همیشه کارگر بوده‌ام. همین الان هم دارم کارگری می‌کنم.»

شعرهای هاگا، جوری است که شاعر دارد از چشم کودک کار جهان را رصد می‌کند. کودکی که رنج فراوان کشیده است. کودکی از قشر زحمت‌کش جامعه. شاعر تلاش بسیاری کرده است تا ما را در موقعیت زندگی خود قرار دهد و خواننده بتواند این رنج و سختی را درک کند. شاعر مخاطب را در این مسیر به‌سادگی با خود همراه کرده، ساختار شعر کاملاً ساده و بدون پیچیدگی است و به‌ندرت از تکنیک شاعرانه استفاده کرده الفاظ و کلمات همان‌گونه که بر زبان شاعر جاری شده‌اند، به‌همان شکل هم در خود اثر دیده می‌شوند. سادگی و بی‌تکلف بودن شاعر است که موجب می‌شود بتواند تجربه زیستی خود را با مخاطب به‌اشتراک بگذارد.

شاه توت

تا به‌حال
افتادن شاه توت را دیده‌ای؟!
که چگونه سرخی‌اش را
با خاک قسمت می‌کند
(هیچ چیز مثل افتادن درآورد نیست)
من کارگرهای زیادی را دیدم
از ساختمان که می‌افتادند
شاه توت می‌شدند.

«سایبر هاگا» شاعر کرد زبان کرمانشاهی

گردآورنده: صدف صمدی، 17 ساله



روز جهانی همبستگی کارگران مبارک باد!



یادداشت این شماره دانش آموز

زیبا نیست که بگویم اولین‌بار که در هفته اول آوریل در کلاس با شاگردان از فرارسیدن اول ماه مه روز همبستگی کارگران جهان حزن زدیم؛ اکثر شاگردان خوب کلاس با وجود این که مسایل جهان را روزانه دنبال می‌کنند و در جریان آخرین تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در سطح جهان هستند اما اطلاع چندانی از این روز نداشتند. ولی بعد از ساعتی حرف و بحث، شاگردان با عشق و علاقه بحث‌های خوب و خلاق را از کودکان ناگزیر کار و خیابانی در ایران و جهان پیش کشیدند. سرانجام بنا به‌پیشنهاد پرهام آیش، شاگرد سال دوم دبیرستان قرار شد که این شماره دانش‌آموز و به‌خصوص بحث خودش را به‌اقبال مسیح تقدیم کنیم. از شاگردان و نویسندگان نشریه دانش‌آموز سپاس دارم که چگونه از بچه‌های کار در مزارع تنباکو مالوای تا کودکان کار و رنج سراسر ایران درگیر شدند و با انرژی تحسین‌برانگیزی در این مورد خاص روز جهانی کارگر با عشق و شور قلم زدند. چه شورانگیز است که استعمار انسان از انسان، به‌ویژه استعمار کودکان کار در جهان پایان یابد.

معلم

باشیم که تا این روز زیبا و پرافتخار را ببینیم.

آموزش حق پایه‌ای هر انسان است!

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهایی است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرتمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرتمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پسااستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به‌زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یک‌سان‌سازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قذغن و غیرقانونی کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به‌صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگرانی شده‌اند که به‌زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکانتا تأکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تأکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به‌زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به‌این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به‌بهرترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به‌زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به‌زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به‌بهرترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



بچه‌های کار

امروزه یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی در ایران کودکان کار است! کودکانی که فارغ از آرزوها و سرگرمی‌های کودکانه، مجبور به‌کار در خیابان‌ها و بازارها در سراسر ایران می‌شوند. این کودکان معمولاً 5 تا 15 سال دارند.

فقر، بی‌عدالتی اجتماعی، مهاجرت، اعتیاد و طلاق والدین باعث شده است که کودکان اجباراً به‌بازار کار وارد شوند. بازار کاری که اصلاً عادلانه نیست. بازاری که مهر عاطفی والدین، آرزوهای کودکانه، مدرسه و یا حتی یک وعده غذایی را از آن‌ها گرفته و به‌یک آرزو و رویا تبدیل کرده است. کودکان کار امروز، مشغول به کارهای سخت و طاقت‌فرسا در خیابان‌ها، معادن، بنایی، گل‌فروشی و غیره می‌شوند. این کودکان گاهی اوقات مورد آزار جنسی از طرف افراد پلید و صاحب کارشان قرار می‌گیرند.

یکی دیگر از مشکلات با کار در سنین پایین، لطمه‌زدن روح و روان و جسم کودک است که در آینده نزدیک می‌تواند برای فرد بسیار مضر باشد. این مشکلات نه تنها برای خود شخص مضر است، بلکه می‌تواند مشکلاتی همچون کمبود نیروی کاری جوان و تحصیل‌کرده در آینده نزدیک در جامعه شود.

متأسفانه درصدی از این بچه‌های کار را دختران تشکیل می‌دهند که در کارخانه‌های خیاطی، گل‌فروشی و دست‌فروشی در سطح کشور هستند که فقط با یک دست مزد ناچیز و اندک و یا حتی برای پیدا کردن سرپناه و خوراک بخور و نمیر مجبور به‌کار می‌شوند.

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار (ILO) بیش از 246 میلیون کودک کار در سراسر جهان مجبور به‌کار برای فراهم کردن مخارج خود و خانواده‌شان هستند که تقریباً 590 هزار در ایران و حدوداً 20 هزار تنها در پایتخت، یعنی تهران است.

جان جعفری، 18 ساله

کارگران کودک در صنعت تنباکو

کودکان کار، زیاده‌خواهانی که از این فرشته‌گان بی‌گناه برای ارضای زیاده‌خواهی‌شان استفاده می‌کنند.

تنباکو، کلمه‌ای که بعد از شنیدنش تصویر ریه‌های آسیب‌دیده روی پاکت سیگار از ذهن‌مان می‌گذرد، اما من به‌کودکان مصوم فکر می‌کنم که نیمی از کار چند سالی زودتر آن‌ها را دعوت کرده، و گویی آسودگی آن‌ها را قدری زود فراموش کرده است. چیفوندو، فقط ۱۳ سال دارد، با دستان کوچکش چند ساعت در روز کار می‌کند، آرزوی رفتن به‌مدرسه و خواندن و نوشتن است. اما مجبور به‌کار در مزرعه و کمک به‌مادرش و نگاه‌داری از خواهر معلولش است.

همیشه غذای کافی ندارند، با صدای نازک و لحنی کودکانه می‌گویند: «بعضی وقت‌ها یک بار در روز غذا می‌خورم، اگر آن روز کار کم کمی گرسنه می‌شوم.» این فرشته کوچک، تنها یک نمونه از کارگران کودک در صنعت تنباکو است. مالوای، کشوری که ۷۰ درصد از درآمد صادراتش، از تنباکو به‌دست می‌آید. هیچ کشوری به‌این اندازه وابسته به‌تولید تنباکو نیست.

تنباکو به‌قیمت بسیار پایینی از کشورهای تولیدکننده تنباکو خریداری می‌شود، و این شرکت‌ها به‌قیمت بسیار کمتری از کشاورزان خریداری می‌کنند یا کودکان را مجبور به‌کار در مزارع تنباکو با حقوق بسیار کمی می‌کنند. بعضی از خانواده‌ها هم به‌قدری با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند که مجبور می‌شوند از کودکان‌شان در مزارع تنباکو کمک بگیرند...

کار کودکان، فاجعه‌ای که در سراسر دنیا انجام می‌شود اما کودکانی که در مزارع تنباکو کار می‌کنند بیشتر از دیگر کودکان کار در معرض خطر هستند. در بسیار از مناطق مالوای کودکان ۵ ساله مشغول به‌کار در صنعت تنباکو هستند.

تنباکو، فقط برای مصرف‌کنندگان مضر نیست، بلکه برای تولیدکنندگان نیز بسیار خطرناک است چه بسا خطر بیشتر آن‌ها را تهدید می‌کند. در مزارع تنباکو، باید از لباس‌های مخصوص برای جلوگیری از مسمومیت از سم‌های بسیار قوی و خود گیاه تنباکو استفاده کرد. اما این کودکان بدون هیچ لباس مخصوصی مشغول به‌کار می‌شوند. زیرا تهیه این لباس‌ها برای کارفرمایان بسیار هزینه‌آور است.

استفراغ، بی‌حالی، سرگیجه، سردرد، تنگی نفس و...، عادی‌ترین عوارضی هستند که گریبان‌گیر این کودکان کار می‌شوند. اکثر این کودکان، بعد از چند سال قادر به‌کار نمی‌باشند، غالباً به‌دلیل تنگی نفس و عفونت‌های پوستی که به‌دلیل عدم مراقبت‌های پزشکی، آسیب‌های جدی به‌سلامت و بدن این کودکان می‌زند.

مسمومی که در مزارع تنباکو استفاده می‌شود بسیار خطرناک و سرطان‌زا است، و بوته تنباکو نیز می‌تواند باعث سرطان شود. اکثر این کودکان، بعد از چند سال به‌سرطان مبتلا می‌شوند و در نهایت مرگی بسیار زود هنگام...

کشورهایی که بیش‌ترین تنباکو را در جهان تولید می‌کنند عبارتند از: چین؛ هند؛ برزیل؛ آمریکا؛ آرژانتین؛ مالوای و اندونزی. تقریباً در همه این کشورها از جمله آمریکا، از کودکان در مزارع تنباکو استفاده می‌شود.

شاید استفاده نکردن از تنباکو، کمترین کمکی باشد برای کمک به‌این کودکان مصوم. به‌امید ریشه‌کن شدن کار کودکان

نسترن جعفری، 18 ساله

کودکان کار در ایران

جایگاه اجتماعی کارگران در جامعه نادیده

بچه‌های کار، چراغ خاموش فردا!

گرفته می‌شود!

در تمام دنیا، روز اول ماه مه را به‌عنوان روز کارگر جشن می‌گیرند و برنامه‌های دیگری برگزار می‌کنند. کارگران طبقه مهمی از جامعه را تشکیل می‌دهند. این طبقه در تمام طول تاریخ، مورد ظلم و ستم حکمرانان دنیا قرار گرفته است. ارزش کار آن‌ها را همیشه نادیده گرفته‌اند. در واقع این کار پرزحمت کارگران است که چرخ کارخانه‌ها را به‌گردش درمی‌آورد و اقتصاد دنیا را بازتولید می‌کنند.

در بیش‌تر کشورهای دنیا از جمله ایران، کارگران به‌سختی نیازهای زندگی‌شان را تامین می‌کنند. زیرا حقوق آن‌ها بسیار ناچیز است. مردم با شرکت در راه‌پیمایی روز اول ماه مه، حمایت خود را از طبقه کارگر نشان می‌دهند. به‌امید روزی که همه مردم از حقوق و امکانات مساوی برخوردار شوند! 17 ساله



تکدی‌گری در جامعه

تکدی‌گری زمینه‌ساز بسیاری از آسیب‌های اجتماعی است.

امروزه می‌توان تکدی‌گری را در بسیاری از جوامع بشری نظاره کرد که در هر جامعه و کشوری به‌شکل‌های متفاوت و متعدد وجود دارد. امروزه تکدی در جامعه به‌یک معضل اجتماعی تبدیل شده است و به‌طور فراوان در هر گوشه و کنار شهر می‌توان به این مورد برخورد.

به‌نظر من، تکدی‌گری پدیده‌ای است که در طول تاریخ گذشته جوامع بشری نیز وجود داشته است، لیکن در هر جامعه از تنوع و ابعاد متفاوتی برخوردار بوده است. تکدی‌گری از آسیب‌های اجتماعی به‌دلایل مختلف به وجود می‌آید. عوامل مختلفی همچون فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نقش بسیار مهمی در بروز این آسیب‌ها دارند و پدیده تکدی‌گری از جمله این آسیب‌هاست. این معضل اجتماعی، مورد توجه حکومت‌ها قرار نگرفته است.

اکثریت بررسی‌ها نشان می‌دهد که گدایی با اعتیاد، خودکشی و سرقت در ارتباط است و علت‌های دیگری هم مانند فقر مادی، ناکامی اقتصادی، اعتیاد، مهاجرت، معلولیت و بی‌مهری ممکن است موجب روی آوردن فرد به‌گدایی شود.

و همچنان به‌نظر من، یکی از بزرگ‌ترین عامل تکدی‌گری در خیابان‌ها و کوچه و پس‌کوچه‌ها و در جنب مغازه‌ها، بیکاری بیش از حد در جامعه و بی‌سوادی بیش از حد است.

حمید قنبری، 19 ساله

کودکان کار کودکانی هستند که در سنین کم مجبور به‌کار کردن می‌شوند. این‌گونه کودکان در کشور ایران بسیار دیده می‌شود.

این کودکان از راه‌های مختلفی وارد بازار کار در سنین کم می‌شوند که از جمله معتاد بودن پدر و یا مادر، فقر خانوادگی از دلایل آن به‌شمار می‌آید.

این کودکان معمولاً سر چهارراه‌های شلوغ مشغول به‌تمیز کردن شیشه ماشین‌ها، فروختن گل و دستمال کاغذی هستند.

در بعضی از خانواده‌ها که مادر و یا پدر معتاد هستند و درآمد خوبی ندارند مجبور می‌شوند از بچه‌های خودشون به‌شکل‌های مختلف استفاده کنند تا بتوانند پول خرید مواد مخدر را پیدا کنند. خانواده‌هایی که دختر دارند در بیش‌تر مواقع آن‌ها را به‌مردی می‌دهند که چندین سال از دختر بزرگ‌تر است و در قبال آن پول زیادی می‌دهند؛ مرد خریدار این کودک را وادار به‌فروختن جنس، تمیز کردن شیشه ماشین‌ها، فروختن فال می‌کند تا پول در بیاورد.

بسیاری از این کودکان توسط مراکز کنترول و سازمان‌دهی می‌شوند. این‌گونه مراکز غیرقانونی است و پیگرد قانونی دارد.

این‌گونه مراکز از بچه‌هایی تشکیل می‌شود که خانواده‌ها آن‌ها را به‌مرکز فروخته و یا کودکانی که از خانواده دزدیده شده‌اند. معمولاً این مراکز در جنوب شهر و یا خارج از شهر قرار دارند.

روسی این مراکز کودکان را مجبور به‌کار بر سر چهارراه‌ها و یا مکان‌های شلوغ می‌کنند و هر چه درآمد آن کودک در روز است را می‌گیرند و در قبال آن پول ناچیزی به‌خود کودک می‌دهند. خورد و خوراک و پوشاک این‌گونه کودکان خوب نیست و بیش‌تر پول آن‌ها را مرکز گرفته و به‌آن‌ها اندکی امکانات می‌دهد. این کودکان در این مراکز، حق تحصیل ندارند، آن‌ها اجازه رفتن به‌مدرسه و یا دوست شدن با افراد غریبه را ندارند.

بسیاری از این کودکان به‌دلیل فقر مجبور به‌فروختن تن خود در سنین کم می‌شوند. خانواده آن‌ها، آن‌ها را برای یک شب اجاره می‌دهند و در قبال آن پول می‌گیرند.

بیش‌تر این کودکان، قشنگ‌ترین دوران زندگی‌شان را از دست می‌دهند و کودکی‌شان صرف کار کردن می‌شود و تاثیر شدید بر جسم و روحیه کودک می‌گذارد.

کار کردن کودکان در شهرهای بزرگ و کوچک متفاوت است. برای مثال کودکانی که در شهرهای کوچک کار می‌کنند مشغول به‌کشاورزی، دامداری و یا پاربری هستند و کارهایی همچون فروختن اجناس کمتر دیده می‌شود. اما کودکانی که در شهرهای بزرگ کار می‌کنند مشغول به‌فروختن جنس‌های مختلف هستند.

بر اساس آمار سازمان بین‌المللی کار (ILO) سالانه 250 میلیون کودک وارد بازار کار می‌شوند و از دوران کودکی خود محروم هستند. 61 درصد در آسیا، 32 درصد در آفریقا و 7 درصد در آمریکای لاتین کودکان کار وجود دارد. (wikipedia)

عاطفه عسگرمحمدی، 16 ساله

بهار، این کلمه بیش‌تر برای ما، دربردارنده شادی، لحظات خوش، نو شدن و حس‌های خوب زیاد دیگری است. اما همه چیز آن‌طور که از دور به‌نظر می‌رسد، زیبا نیست. در دل این همه شادی و جنب و جوش غمی نهفته است که معمولاً خیلی به‌چشم‌مان نمی‌آید؛ غمی که بیش‌تر ما ساده از کنار آن می‌گذریم؛ غم بچه‌های کار!

دختران و پسرانی که روزهایشان تکراری است. فرقی نمی‌کند که نوروز است و یا پلدا، بهار است یا که زمستان. آن‌ها هر روز را مثل دیروز سپری می‌کنند. تلاش برای گذراندن زندگی و برآورده کردن نیازهای روزمره، چراغ فردای روشن را از آن‌ها ربوده است. کودکان کار را بار آخری که به‌ایران سفر کردم بهتر لمس کردم. دختران و پسران معصوم و بی‌گناهی را دیدم که ساعت‌ها را پشت چراغ قرمزهای طولانی چهارراه‌ها سپری می‌کردند و دنیایشان در خیابان‌های پردود خلاصه می‌شد.

دختران و پسرانی که با سر و صورت‌های خاکی و چشم‌های نگران در انبوه جمعیت پرسه می‌زنند تا امروزشان فردا شود و فردایی که فرقی با امروز ندارد؛ پر از سختی‌ها و بدون هیچ امیدی به‌آینده.

آن روزها در چشم دختران نوجوان ترس دیدم؛ ترسی که سرچشمه از سوءاستفاده‌گری‌ها می‌گرفت و در چشم پسران نوجوان غم غرور سرکوب شده؛ غروری که هر روز در دست‌های خالی‌شان می‌شکند و اما چیزی که میان همه‌شان مشترک است اضطراب سپری کردن امروز و سردرگمی در فکر فردایشان است. فردایی که شاید می‌توانست خیلی درخشان باشد. حتما در میان این کودکان و نوجوانان زحمت‌کش کم نیستند آن‌هایی که استعداد و توانایی‌های کم‌نظیری دارند و می‌توانند افتخار شوند. نه تنها برای خود و خانواده‌شان، بلکه برای همه مردم ایران و همین فکر‌هاست که غمی عمیق در دلت می‌نشانند.

اما به‌راستی چه باید کرد؟ اگر بنشینیم و برای بهبودی وضعیت‌شان غصه بخوریم و با آرزوی روزهای بهتر را داشته باشیم چیزی تغییر می‌کند؟ و در مقابل امکان این هم نیست با یک دست بتوان دست همه آن‌ها را گرفت. اما من باور دارم اگر همه ما مردم ایران، اگر دست در دست هم دهیم، آتشی می‌شویم در دل دنیای تاریک و سردشان!

دنیا باستانی، 17 ساله



عرب‌های پولدار که همواره خواستار دستیابی بهمب (اتم) مانند دیکتاتور، پولدارهایی که قصد کشتن همه دنیا را دارند.

سیاست آمریکا و هالیوود به‌یکدیگر گره خورده‌اند. در ابتدا فیلم‌های ضداسلامی را به‌نمایش می‌گذراند؛ و بعد از چند سال حمله به‌افغانستان و عراق و دیگر کشورهای «اسلامی» را آغاز می‌کند. بعد از سال ۱۹۴۸، هالیوود شروع به‌ساختن فیلم‌های ضد فلسطینیان کرد؛ بعد از این‌که کشور اسرائیل به‌وجود آمد. این فلسطینیان هستند که آواره می‌شوند؛ زنان و کودکان بی‌گناه فلسطینی کشته می‌شوند. اما در هالیوود داستان به‌شکل کاملاً وارونه نشان داده می‌شود. در هالیوود، فلسطینیان تروریست و جنگ‌طلب و اسرائیلی‌ها انسان‌های صلح‌طلب و بشردوست معرفی می‌شوند.

Exodus(1960), Death before dishonor (1987), Black Sunday (1977), cast a giant shadow (1966)

از جمله فیلم‌های ضد فلسطینیان است. وجه مشترک این فیلم‌ها در این است که در همه آن فیلم‌ها فلسطینیان تروریست‌هایی هستند که قادرند هر کسی را در هر زمانی و به‌هر دلیلی بکشند. و حتی زنان فلسطینی نیز انسان‌های خطرناکی نشان داده می‌شوند.

Menachem Golan, Yoram Globus

دو یهودی یک شرکت تولید فیلم به‌نام «کنون» تأسیس کرده‌اند. آن شرکت در طی ۲۰ سال بیش از ۳۰ فیلم تولید کرده است که عرب‌ستیزی و اسلام‌ستیزی به‌طرز آشکاری قابل رویت است.

Hell squad (1985), The delta force (1986)

از جمله فیلم‌های این شرکت است که نژادپرستانه‌ترین فیلم‌های این شرکت به‌شمار می‌آیند.

ما در هیچ فیلمی نمی‌بینیم که یک عرب بی‌گناه کشته شود. یا آن‌که درد و عذاب بکشد. یا آن‌که یک اسرائیلی یا آمریکایی یک عرب را بی‌گناه بکشد. سیاست هالیوود با گذشت زمان هیچ تغییری نکرده است.

Engagement (2000), American sniper (2015)

با داستانی کاملاً مشابه ساخته شده‌اند؛ سربازانی که مجبور می‌شوند کودکان و زنان تروریست را بکشند برای دفاع از کشورشان؛ سربازان مهربان و قهرمان که از روی اجبار کودکان را می‌کشند. در

این دو فیلم، سربازان بعد از کشتن مردم بی‌گناه و بی‌سلاح با افتخار به‌خود می‌بالند؛ انسانیت به‌کجا رفته است؛ عرب‌ها را انسان‌هایی بی‌ارزش نشان می‌دهند که زندگی‌شان هیچ ارزشی ندارند. آن‌ها کوشش می‌کنند تا مردم را قانع نمایند که کودکان امروز تروریست‌های فردا خواهند بود. بسیار خنده‌دار است آمریکایی‌ها به‌کشورهای «اسلامی» حمله می‌کند و آن‌ها رو قتل‌عام می‌کنند ولی در فیلم‌های هالیوود می‌بینیم که این مسلمانان هستند که تروریست و جنگ‌طلب هستند.

بعد از این همه فیلم‌های نژادپرستانه علیه عرب‌ها و مسلمانان، وقتی یک عرب بی‌گناه زخمی می‌شود؛ جانیاز می‌شود، کشته می‌شود و یا این‌که در زندانی مانند ابو غریب (عراق) شکنجه می‌شوند، آیا کسی احساس همدردی می‌کند؟ و یا این‌که شادمان می‌شویم از آن‌که تروریستی از بین رفته است؟ برای هیچ‌کس هیچ اهمیتی ندارد، چون اکثر مردم جهان با تأثیر گرفتن از هالیوود بر این باور اند که همه مسلمانان جزئی از طالبان، القاعده و یا الشبیب هستند.

وقتی آمریکایی‌ها به‌عراق حمله کردند و زنان و کودکان بی‌گناه را کشتند؛ وقتی به‌افغانستان حمله کردند و سربازان آمریکایی دست به‌کشتار جمعی (تفریح برای آن‌ها) زدند؛ وقتی یهودی‌ها کودکان فلسطینی را می‌کشند؛ صدای کسی در نمی‌آید. کسی اعتراض نمی‌کند که چرا کشوری که علمدار حقوق بشر است؛ آغازکننده اکثر جنگ‌ها است؟ چرا به‌چند کشور «اسلامی» حمله کرده است. چون همه بر این باورند که مسلمان‌ها انسان‌های آدمکش و خطرناکی هستند.

علیرضا رضایی، 18 ساله

احمق که حتی از حیوانات برای شهوت‌رانی خود استفاده می‌کنند.

فیلم دروغ واقعی با بازی «آرنولد»، یکی از نژاد پرستانه‌ترین و خجالت‌آورترین اثرهای هالیوود است؛ عرب‌های تروریست می‌خواهند با یک بمب دو میلیون آمریکایی را ترور کنند. در آن فیلم تروریست‌های عرب بسیار احمق نشان داده می‌شوند. و در آخر فیلم آمریکایی‌های «قهرمان» پیروز می‌شوند.

Chapter two (1979)

در آغاز فیلم مردی به‌استقبال دوستش که از لندن برگشته است می‌رود و می‌رسد لندن چطور بود مردی که از لندن برگشته است پاسخ می‌دهد: پر از عرب. فکر کنید آن مرد می‌گفت پر از سیاهپوست یا پر از اسپانیایی یا پر از یهودی، آن فیلم یک فیلم نژادپرستانه نام می‌گرفت و شاید اجازه اکران هم نمی‌گرفت.

Father of the bride 2 (1995)

یکی از نژادپرستانه‌ترین فیلم‌های هالیوود است. یک خانواده عرب به‌طور سرزده سراغ یک خانواده آمریکایی رفته و مبلغ هنگفتی را برای خرید فوری خانه‌شان پیشنهاد می‌دهند. مرد آمریکایی یک روز پس از فروش خانه پشیمان می‌شود و می‌خواهد خانه را پس بگیرد اما مرد عرب برای فروش خانه ده برابر قیمت خریداری شده می‌خواهد. بسیار جالب است، این همان کاری است که اسرائیلی‌ها با فلسطینی‌ها انجام داده‌اند. فکر کنید به‌جای خانواده عرب یک خانواده یهودی بود، چه جنجالی آغاز می‌شد؟



Gladiator (2000)

که هیچ ربطی به‌عرب‌ها و مسلمانان و آسیا ندارد. این عرب‌ها هستند که برده‌داری می‌کنند و به‌طرز وحشیانه‌ای با آن‌ها برخورد می‌کنند. بیش از ۳۰۰ فیلم در هالیوود، حاوی صحنه‌های عرب‌ستیزی هستند. به‌عبارت دیگر ۲۵ درصد از فیلم‌های هالیوود.

Harum Scarum (1951), Invitation to the dance (1956), Iron eagle (1986), Navy seals (1990), A perfect murder (1998), Three kings (1999), Back to the future (1985), Looking for the danger (1957), Raiders of the lost ark (1981), Son of pink panther (1993), Dead before dishonor (1987), Indiana Jones (1989), Earnest in the army (1998), Network (1976)).

از جمله خجالت‌آورترین و نژادپرستانه‌ترین فیلم‌های هالیوود علیه عرب‌ها و مسلمانان است.

اگر ما به‌تبلیغات نازیست‌ها علیه یهودی‌ها نگاهی بیاندازیم خواهیم دید که یهودی‌ها یک تهدید اقتصادی نشان داده می‌شدند؛ انسان‌های ثروتمندی که برای دستیابی به‌قدرت و پول بیش‌تر حاضر به‌هر کاری هستند. متأسفانه تاریخ همواره در حال تکرار است؛ و حال تبلیغات ضد عرب‌ها را در هالیوود شاهدیم؛ تشابه تبلیغات یهودستیزی و عرب‌ستیزی تراژدی نژادپرستی را آشکار می‌کند.

فساد در هالیوود

رسانه، قلم‌های که تفکر انسان‌ها رو کنترل می‌کند و به‌هر طرف که می‌خواهد می‌کشاند. رسانه و سیاست هر کشوری با زنجیری نامرئی به‌یکدیگر وصل شده‌اند. شاید بتوان گفت قوی‌ترین سلاح سیاستمداران، رسانه‌ها می‌باشند.

آیا تا به‌حال فکر کرده‌اید که چرا پیش‌داوری‌ها، احساس ترحم، تنفر و هزاران افکار دیگر نسبت به‌گروه‌های مختلف انسان وجود دارد، انسان‌هایی که شاید هیچ‌کدام از آن‌ها را ندیده باشیم.

من در این مقاله تلاش می‌کنم تا فیلم‌های هالیوود را از زاویه‌ای متفاوت کند و کاو نمایم.

ما در همه فیلم‌های هالیوود، تصویری مشابه از اعراب و مسلمانان شاهد هستیم. انسان‌هایی بی‌سواد، وحشی، خطرناک و شهوت‌پرست و جنگ‌طلب. انسان‌های خطرناکی که از انسانیت بونی نبرده‌اند. این تصویر غلط از کودکی به‌ما خورده می‌شود.

فیلم علاءالدین از شرکت دیزنی، توسط میلیون‌ها کودک در گوشه و کنار دنیا دیده شده است.

I come from a land, from far away place where the caravan camels roam, where they cut off your ear if they dont like your face, it's barbaric but hey its home.

فیلم علاءالدین با این آهنگ آغاز می‌شود، گوش‌هایت را می‌برند اگر از قیافه‌ات خوش‌شان نیاید، آیا به‌راستی این آهنگ مناسبی برای یک برنامه ویژه کودکان است؟ آیا شرکتی به‌عظمت دیزنی قادر به‌ساخت آهنگی مناسب سن مخاطبین خود نیست؟ ما در فیلم علاءالدین شاهد صحنه‌های خشونت‌انگیزی علیه زنان هستیم. مادر فرشته پاکی برای هر کودکی می‌باشد، آیا خشونت نسبت به‌قهرمان زندگی هر کودکی در چنین فیلمی مناسب است؟ مخاطبین دائم عصبانیتی خاص در طی تماشای این فیلم همراهان است. در سکانسی زنی برای کودک گرسنه‌اش سیبی می‌دزد و سربازی برای مجازات می‌خواهد دست آن زن را قطع کند. یک مادر که از روی اجبار برای کودک خود سیبی می‌دزد، به‌قهرمانی تبدیل می‌شود که هر کسی او را ستایش می‌کند ولی سربازان عرب می‌خواهند دست او را قطع کنند، آیا کنایه زدن به‌قوانین اسلام در برنامه‌ای برای کودکان کار درستی است؟ تعجب‌آور است عرب‌هایی که صدای سگ در می‌آورند، عرب‌هایی که قالی پرنده سوار می‌شوند، عرب‌های جادو گر، عرب‌های که مار را از سبزشان با فلوت‌زدن در می‌آورند، آیا این تصویر موجب تنفر کودکان از عرب‌ها نمی‌شود؟

انسان‌هایی شهوت‌پرست که قادر به‌کنترل خود نمی‌باشند، تصویری کلیشه‌ای از اعراب در هالیوود می‌باشد. زن‌ستیزی عرب‌ها در بسیاری از فیلم‌های هالیوود به‌آشکار قابل رویت می‌باشد.

Samsom against sheik (1962), cannonball runs 2 (1981), jewel of the Nile (1985), Never say never again (1983), Sahara (1983)

از جمله فیلم‌های هستند که با داستانی مشابه ساخته شده‌اند، عرب‌ها زنان اروپایی را دزدیده تا آتش شهوت بدون مرز خود را خاموش نمایند.

فیلم‌هایی که به‌قدری نژادپرستانه و زشت ساخته شده‌اند که باز گویی دیالوگ‌ها و صحنه‌های این فیلم‌ها برایم بسیار سخت و دشوار است. ولی برای روشن‌تر شدن این مقاله، مجبور به‌دوباره دیدن این فیلم‌ها شدم. **Happy hooker goes to washington (1977)**

در سکانسی از این فیلم زنی آمریکایی به‌مردی عرب می‌گوید، من هر شب مجبور بودم با سگ‌های خخته شده کارهای نقرت‌انگیزی انجام دهم. مرد عرب پاسخ می‌دهد: خوب بهتر از گوسفندها می‌باشند؛ سگ‌ها تمیزترند؛ اما من هر دو را امتحان کردم. عرب‌هایی

نامه به شهروندان افغان در ایران!

این دنیا و حقارت این انسان‌ها را ببخش خانم، بگذار در باتلاق کوتاه فکری و نژادپرستی دست و پا بزنند و غرق شوند. خانم این تو نیستی که باید غمگین باشی برای ناحقی‌هایی که در حق شما شد، این کوتاه فکراوند که باید برای فقر فرهنگی خود ضجه بزنند. می‌دانم که همسرت برای از ظلم و ستم و جنگ، به‌کشور ما «ایران» مهاجرت کرد. می‌دانم که آینده‌ای خوش برای فرزندانانت می‌خواست. می‌دانم که او به‌دنبال یک سرپناه آرام و دور از جنگ بود. اما روزی که شوهرت در آن حادثه تلخ که از این دنیای به‌ظاهر شیرین، اما در باطن تلخ خداحافظی کرد، تو ماندی و یک عالم فکر و هزار چه کنم چه می‌کردی این خطای تو نبود که همسرت باید غیرقانونی در ساختمان‌سازی کارگری می‌کرد و حتی حق بیمه هم نداشت. روزی که مالک ساختمان‌ساز تلاش کرد که جان همسر ترا با قیمتی ناچیز بخرد این خطای تو نبود که قبول کردی. می‌دانم که می‌دانستی اگر شکایتی از مالک ساختمان‌ساز می‌کردی چه بر سرت می‌آمد. اگر ترا به‌وطن (افغانستان) بر می‌گرداندند بعد از این همه سال سختی غربت، آیا سرپناهی برای تو در افغانستان بود که برگردی. می‌دانم کمر خانواده‌ات شکسته ولی نمی‌دونم با این بغض معصومانه کودکانت چه کردی. اگر دخترت از مدرسه به‌خانه می‌آید گریه‌کنان می‌گوید مادر چرا بین من و ایرانی تفاوت قائل‌اند. ما را ببخش البته یادم نبود که بچه‌های تو حق تحصیل را هم ندارند. ببخش اگر در زندگی‌ات با انبوه فراوان نژادپرستی روبه‌رو شدی.



ایرانی عزیز، هموطن من از من دلگیر نشو. می‌دانم که تو هم مثل من از این دلگیری و این‌که همه را به‌یک نام (ایرانی) بخوانم باعث دل‌سردی تو است. ولی هم من و هم تو می‌دانیم که چه جنایت‌ها که نشد آن هم تنها به‌دنبال جایی که در آن خبری از صدای بمب و فوران خون از رگ‌ها نباشد. بیایید کاری کنیم همچون محمد بتها را نشکنیم، بلکه خشم غضب و جنگ را متلاشی کنیم. به‌امید روزی که پرتو دوستی و عشق در دنیا تابیده شود.

نازنین سادات تقوی، 17 ساله

751,000 تومان را به‌یاد آورید؟ این مقدار هم از طرف دولت انتخاب شده است و هم توسط دولت حکومت اسلامی ایران مورد تصویب قرار گرفته شده است.



بنابراین دفعه بعدی که کسی سعی می‌کند که به‌شما بگوید که همه چیز بستگی به‌سخت کوشی انسان‌ها دارد، به‌آن‌ها یادآوری کنید که این‌طور نیست. وقت آن رسیده که قبول کنیم که سیستم سرمایه‌داری چگونه کار می‌کند. ولی به‌یاد داشته باشید که مهم نیست در شرایط کاضر چه‌قدر مزد می‌دهد؛ مهم نیست که چه‌قدر آینده ترسناک به‌نظر می‌رسد. ما و نسل‌های بعدی وظیفه درست کردن این وضع را داریم. ما شانس ساخت چرخه متعادل‌تری را داریم. پس بیایید تا بکوشیم نه برای پول، بلکه برای آینده ای متعادل‌تر و انسانی‌تر.

پرهام آریش، 17 ساله



من ستایش هستم

روز یک‌شنبه ۲۲ فروردین ۱۳۹۵ «ستایش قریشی»، دختر شش ساله افغان در محله خیرآباد ورامین توسط جوان ۱۷ ساله ایرانی ربوده شد، مورد تجاوز قرار گرفت، با ضربات چاقو به‌قتل رسید و جسدش با اسید سوزانده شد. ظاهراً این یک فاجعه انسانی و تراژیک است اما این نوع وقایع زمینه‌هایی دارد که ریشه اصلی آن، به‌حاکمیت و قوانین ضدانسانی و افغان‌ستیزی آن می‌رسد. بنابراین تا روزی که حکومت اسلامی آزادی‌ستیز، زن‌ستیز، افغان‌ستیز و فاشیست بر سر قدرت است این نوع فجاجع، خشم و انتقام و غیره بازتولید خواهد شد. ما با بازماندگان ستایش هم دردی و همبستگی می‌کنیم و خواهان پایان دادن به آزار و اذیت افغان‌های مقیم ایران هستیم که حق مسلم‌شان است شهروند جامعه ما باشند.

کارخانه‌ها مشغول به کارند!

کارخانه‌ها مشغول به کارند. پول هنوز در حال گردش است و دنیا هنوز در حال چرخش است. اما نمی‌دانم چه منطقی پشت این گردش پول است؟ مطمئناً اکثریت شما از جواب این سوال مطلع هستید. زیرا که همه از بی‌عدالتی سیستم مالی با خبرند. طبق خبر روزنامه گاردین (theguardian) در حال حاضر ثروت ۶۲ نفر از پول‌دارترین انسان‌های جهان روی هم بیش‌تر از ثروت نصف مردم کره زمین است و این اختلاف به‌طور مداوم در حال رشد است.

به‌نظر من دلیل اصلی رشد این اختلاف این است که ما مردم درک نادرستی از سیستم چرخش پول داریم. این سیستم را از پدر و مادر خود یاد گرفته و در آینده به‌کودکان خود می‌آموزیم مثل یک دایره بی‌انتهای همه ما این جملات را شنیده‌ایم که «اگر سخت درس بخوانی می‌توانی یک کار خوب بیابیم و پول زیادی کسب کنیم.» اما در واقع به‌این سادگی نیست، از جمله دلایلی که مانع حقیقت بودن این باور می‌شود می‌توان به‌دو دلیل اشاره کرد. ما به‌جزئیات این دو دلیل می‌پردازیم.

دلیل اول این واقعیت است که در حال حاضر سیستم جهان به‌گونه‌ای ساخته شده است که به‌مردم فرصتی برای رشد داده نمی‌شود. در واقع این سیستم طوری بنا شده است که در آن اغنیا غنی‌تر می‌شوند و فقرا فقیرتر. یک مثال خوب برای این باور را می‌توانیم با نگاهی کوتاه به‌حداقل دستمزدها پیدا کنیم. در این مثال، به‌خاطر آشنایی داشتن با واحد پول از حداقل دستمزد در ایران استفاده می‌کنیم ولی به‌خاطر بسپارید که این مسئله‌ای جهانی است: در حال حاضر حداقل دستمزد در ایران، 7,513,408 ریال در هر ماه است. این عدد ممکن است در نگاه اول بزرگ به‌نظر بیاید اما در حقیقت 751,000 تومان بیش نیست؛ همه ما می‌دانیم که گذران زندگی با این مقدار پول برای یک خانواده عادی غیر ممکن است. حالا سعی کنید که خرج تحصیلات و پس‌انداز کوچکی را به‌این بودجه کوچک اضافه کنید. در حال حاضر این کارگران هستند که باید با چنین شرایط سختی زندگی کنند در حالی که یک خانواده مرفه می‌تواند برای کودکان خود سرمایه‌گذاری بکند و همچنان به‌کسب پول ادامه دهد.

در صورتی که چرخ همه کارخانه‌ها هنوز حرکت می‌کند و کارگرانی که این چرخ‌ها را به‌حرکت می‌اندازند ماهی ۷۵۱ هزار تومان بیش‌تر دریافت نمی‌کنند. به‌همین خاطر است که تأمین یک زندگی بهتر برای عده بزرگی از جهان رویایی بیش نیست. این شباهت خاصی به‌سیستم هند دارد که در آن سطح و شغل یک فرد بر اساس خانواده آن‌ها انتخاب می‌شود. و مشمزنکننده‌ترین قسمت در این مسئله این است که نه تنها دولت‌ها، هیچ کاری برای کمک به‌مردم در این وضعیت انجام نمی‌دهند، بلکه آن‌ها قسمتی از دنیا و شرایط کنونی هستند بنابراین دلیل، حداقل مزد ماهانه

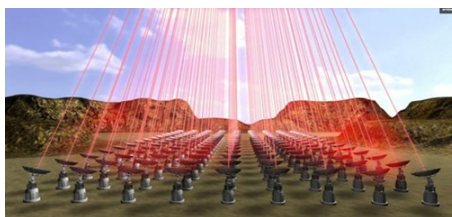
علمی

معرفی پروژه سفر به ستاره همسایه

در دوازدهم آوریل، هم‌زمان با پنجاه و پنجمین سالگرد پرتاب اولین انسان به فضا، کیهان‌شناس مشهور، استیون هاوکینگ و سرمایه‌گذار روس، یوری میلنر به‌همراه گروهی از دانشمندان، از ارسال یک سفینه به‌ستاره همسایه، طی سی سال آینده خبر داده‌اند.



در این پروژه صد میلیون دلاری که «Star shot» نام دارد قرار است یک سفینه کوچک طی مدت بیست سال به‌نزدیک‌ترین ستاره به‌خورشید برسد. مسافتی که با تکنولوژی روز، پیمودنش حدود ۳۰ هزار سال به‌طول می‌انجامد. این سفینه، به‌اندازه یک تمبر است و بادبان بزرگی به‌آن متصل خواهد بود. در زمین مجموعه‌ای از دستگاه‌ها ساخته خواهد شد که بادبان سفینه را با لیزر به‌مدت دو دقیقه هدف قرار می‌دهند تا به ۲۰ درصد سرعت نور برسد. بعد از سه روز این سفینه، به پلوتو و بعد از ۲۰ سال به‌منظومه ستاره‌ای همسایه که «Alfa Centauri» نام دارد خواهد رسید. فاصله این منظومه از خورشید، ۴/۳ سال نوری است که برابر با حدود ۴۰ تریلیون کیلومتر است. انرژی که برای این کار لازم است تقریباً برابر با انرژی لازم برای پرتاب یک سفینه معمولی است.



این پروژه برخی چالش‌ها را به‌دنبال خواهد داشت از جمله:

- جلوگیری از تاثیر گذاشتن اتمسفر زمین بر روی لیزرها
- هدفگیری دقیق سفینه به‌سمت ستاره
- تعادل بادبان در طول مسیر
- هدفگیری دقیق فرستنده به‌سمت زمین
- استفاده از بادبان به‌جای آنتن
- اگر این سفینه به‌سلامت به‌مقصد برسد می‌تواند عکس‌ها و اطلاعات ارزشمندی را از ۳ ستاره این سامانه به‌همراه سیارات احتمالی اطراف آن برای دانشمندان در زمین ارسال کند.

منبع: space.com

امین کوخایی، ۱۷ ساله

تهدیدهای تروریستی در سوئد

به یاد اقبال مسیح

اول ماه مه، روز جهانی کارگر، یادآور درد و رنج و استثمار همه کارگران کوچک و بزرگ، زن و مرد در جهان است. یادآور کارگرانی که بر سر کار، در تظاهرات‌های خیابانی و اعتصابات جان باختند و یا به‌خوچه‌های مرگ سپرده شدند.

اقبال مسیح، کودکی بود که در سن چهار سالگی توسط خانواده‌اش به‌قیمت ۱۶ دلار، به‌یک تاجر صاحب کارگاه‌های قالی‌بافی در پاکستان فروخته شد. و به‌صاف بردگی میلیون‌ها کودک بی‌نام‌ونشانی و بی‌دفاع و زابیده فقر پیوست که کارهای خطرناک، سخت، و پر از تحقیر و توهین و تجاوز، و مرگ‌های تدریجی در اثر فشار کار و یا ناگهانی و بیماری، از ویژگی‌های زندگی پر درد و رنج آن‌هاست. البته اگر بشود اسمش را زندگی گذاشت!

اقبال مسیح یکی از کودکان کار بود که در سال ۱۹۸۳ متولد شد و وقتی هنوز چیزی از زندگی نمی‌دانست، اما کارفرمایش را به‌خوبی می‌شناخت، و می‌دانست که باید از صبح پشت داریست قالی چمباتمه بزند و سخت کار کند. و می‌دانست که باید بدون چون و چرا از اوامر کارفرمایش تبعیت کند.

اقبال تا ده‌سالگی در شرایط بردگی، در کارگاه‌های قالی‌بافی صاحبش به‌کار کشیده شد. در سال ۱۹۹۳، به‌کمک نیروهایی که علیه کار اجباری کودکان مبارزه می‌کردند از بردگی آزاد شد و به‌سوئد و آمریکا سفر کرد. وی در آنی کشورها و با شرکت در کنفرانس‌هایی به‌مبارزه با بهره‌کشی از کودکان برخاست.

پیکار و پیام‌ها و ماجراهای زندگی اقبال، موجی قوی از افکار عمومی را علیه استثمار کودکان جلب کرد. اقبال در هر سخنرانی خود، از زندگی اجباری و شرایط سخت کار و مشکلات و رنج کودکان اسیر سخن گفت. سخنان اقبال مسیح، از شعارهای ثابت سازمان‌های مدافع کودکان کار در جهان شده است: - باخون کودکان معامله نکنید. - باید قلم در دست کودکان باشد، نه ابزار کار.

مبارزه اقبال، نتیجه داد. چرا که دولت وقت پاکستان مجبور شد برخی از این‌گونه کارگاه‌های بافندگی و قالی‌بافی را تعطیل کرد. اقبال به‌نزد خانواده‌اش در پاکستان برگشت. و ضمن کار، با سازمان‌های جهانی که در جهت لغو کار کودکان و استثمار کودکان فعالیت می‌کردند، همکاری بسیار نزدیک و فعالی داشت.

اقبال بارها توسط کسانی که منافع‌شان در ادامه بهره‌کشی از کودکان به‌خطر افتاده بود تهدید به‌مرگ شد. اما او با وجود این‌که جدی‌بودن تهدیدات را در عمر کوتاهش با گوشت و پوست لمس کرده بود، به‌آن‌ها اهمیت نداد تا این که سرانجام در روز ۱۶ آوریل ۱۹۹۵، در ۳۵ کیلومتری شهر لاهور پاکستان، موقعی که با دوچرخه به‌طرف زمین کشاورزی یکی از بستگانش می‌رفت، با اصابت ۱۲۰ ساچمه تفنگ ساچمه‌ای جان باخت.

علت قتل اقبال مسیح روشن بود اما قاتل شناسایی و دستگیر نشد. اما ۵ سال بعد از مرگ اقبال، در روز هفتم آوریل سال ۲۰۰۰ جایزه بین‌المللی کودکان را به‌وی تعلق گرفت و در کشورهای مختلف، مدارسی برای کودکان بی‌سرپرست به‌اسم او گشوده شد. اما نام اقبال مسیح، یادآور شرم سرمایه‌داری، همراه با حسی عمیق و انسانی برای تعهد به مبارزه با هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان و کار کودکان رنج و کار است. یاد اقبال مسیح گرامی باد!

پلیس امنیت سوئد (سیپو) و اداره پلیس ملی گروهی تشکیل داده‌اند که می‌خواهند تمام اطلاعاتی که دریافت می‌شود را مدیریت کنند. برای پردازش و بررسی این اطلاعات، بخش ملی و بین‌المللی سیپو و از جمله بخش عملیات پلیس نوآ، با یکدیگر همکاری می‌کنند. بنا به اطلاعاتی که بخش خبر رادیو سوئد اکوت به آن دست یافته است، این اطلاعات به‌عملیات مشکوک تروریستی در منطقه استکهلم ارتباط دارد.

سیمون بیئرت از بخش مطبوعاتی سیپو می‌گوید: من می‌توانم تایید کنم که سیپو به‌شدت روی اطلاعاتی که به‌دست ما می‌رسد، کار می‌کند. او می‌گوید: این اطلاعات طوری ارزیابی می‌شوند که ما نمی‌توانیم آن‌ها را رد کنیم.

اما پلیس امنیت سوئد، سیپو در مورد این‌که این اطلاعات در چه زمینه‌هایی است و چه مدت است که سیپو به‌آن دست‌یافته و آیا در ارتباط با تهدیدهای تروریستی است یا خیر، به‌بخش خبر رادیو سوئد، توضیحاتی ارائه نمی‌کند.

آیا این اطلاعات می‌تواند بر میزان تهدیدات علیه سوئد، تاثیر بگذارد؟

- آن‌چه که ما می‌توانیم ارزیابی کنیم این است که در حال حاضر بر میزان تهدیدات تروریستی علیه سوئد، تاثیری نمی‌گذارد. اما سطح آن در حد بالا باقی خواهد ماند.

او ادامه می‌دهد: به‌طور نسبی گاهی این اتفاق می‌افتد که پلیس امنیت این نوع اطلاعات را از تمامی مناطق عملیاتی دریافت می‌کند. این اطلاعات می‌توانند کم و بیش نامظن باشند و گاهی کم و بیش ملموس و مشخص هستند. برای همین نیاز است که زمانی برای ارزیابی این اطلاعات بگذاریم که یار می‌شوند یا مورد تایید قرار می‌گیرند.

بر اساس یافته‌های اکوت، اطلاعات دریافت شده از سوی سیپو در مورد عملیات مشکوک تروریستی است که به منطقه استکهلم ارتباط دارد. این اطلاعات مبهم هستند اما بعد از حوادث تروریستی در بروکسل، مسنولان نمی‌توانند آن‌ها را نادیده بگیرند.

با توجه به‌شکست داعش در مقر خود و تهدیدات صورت گرفته از سوی این گروه تروریستی، یکی از منابع آگاه پلیس به اکوت گفته است که حملات تروریستی در بروکسل نشانه‌ای از تهدیدات داعش بود، بنابراین باید تمام اطلاعاتی که به‌دست می‌آیند، جدی گرفته شوند.

منبع: رادیو پژواک-بخش فارسی رادیو سوئد



Dikt Karin Boye

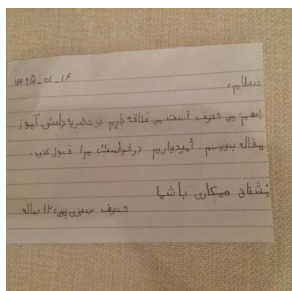
Hur kan jag säga om din röst är vacker.
Jag vet ju bara, att den genomtränger mig
och kommer mig att darra som ett löv
och trasar sönder mig och spränger mig.
Vad vet jag om din hud och dina lemmar.
Det bara skakar mig att de är dina,
så att för mig finns ingen sömn och vila,
tills de är mina.



کارین بویه

چگونه می‌توانم بگویم که که صدایت زیباست.
وقتی که می‌دانم صدایت مرا مثل برگ‌های لرزان
تکه پاره شده و خرد شده می‌سازد
من چیزی از پوست و اعضای بدنت نمی‌دانم
ولی بدتم به لرزه می‌افتد
وقتی که بدانم این پوست و اعضای بدن تو است
برای من خواب معنی ندارد تا لحظه‌ای که،
به‌دانم آن‌ها مال من هستند.

برگردان شعر کارین بویه از سوندی به‌فارس: پایا
ربی دزفولی، 17 ساله



گزیده‌ای از شعر: «مسافر»، سهراب سپهری

قشنگ یعنی چه؟
قشنگ یعنی تعبیر عاشقانه اشکال
و عشق، تنها عشق
ترا به‌گرمی یک سیب می‌کند مانوس.
و عشق، تنها عشق
مرا به‌وسعت اندوه زندگی‌ها برد،
مرا رساند به امکان یک پرنده شدن.



سهراب سپهری

تو مرا یاد کنی یا نکنی
باورت گر بشود، گر نشود
حرفی نیست
اما نفسم می‌گیرد
در هوایی که نفس‌های تو نیست!

سهراب سپهری

دوست را زیر باران باید برد
عشق را زیر باران باید جست

سهراب سپهری

و عشق
تنها عشق
مرا به‌وسعت اندوه زندگی‌ها برد
مرا رساند
به‌امکان یک پرنده شدن

سهراب سپهری

به‌باغ همسفران

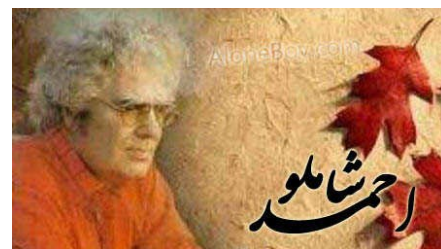
صدا کن مرا
صدای تو خوب است
صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است
که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید
در ابعاد این عصر خاموش
من از طعم تصنیف، درمتن ادراک یک کوچه
تنهاترم
بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ
است
و تنهایی من شبیخون حجم ترا پیش‌بینی نمی‌کرد
و خاصیت عشق این است

سهراب سپهری

انتخاب اشعار حافظ و سهراب سپهری: یگانه رنجبر،
16 ساله



شعر عشق

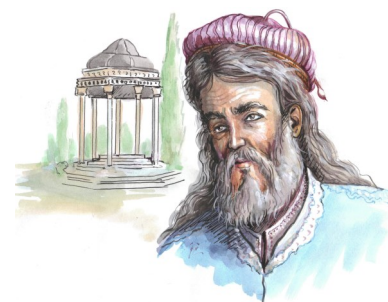


زیباترین حرفت را بگو

شکنج‌های پنهان سکوتات را آشکاره کن
و هراس مدار از آن‌که بگویند
ترانه‌یی بی‌هوده می‌خوانید. -
چرا که ترانه‌ی ما
ترانه‌ی بی‌هودگی نیست
چرا که عشق
حرفی بی‌هوده نیست.

حتی بگذار آفتاب نیز بر نیاید
به‌خاطر فردای ما اگر
بر مامش منتهیست؛
چرا که عشق
خود فرداست
خود همیشه است.
انتخاب: امین کوخایی، 17 ساله

شعری از حافظ

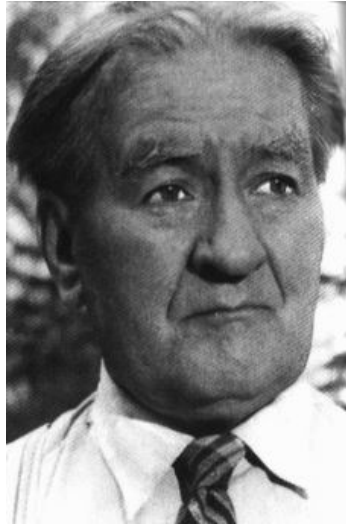


زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
می‌مخورم با همه کس تا نخورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سر به‌فلک فریادم
زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
طره را تاب مده تا ندهی بر بادم
یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم
رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
قد برافراز که از سرو کنی آزادم
شمع هر جمع مشو و نه بسوزی ما را
یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم
شهره شهر مشو تا نهم سر در کوه
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم
رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس
تا به‌خاک در آصف نرسد فریادم
حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی
من از آن روز که در بند توام آزادم

Arbetare

Av **Elmer Diktonius**

Män rör sig
på isigt plåttak
50 m. över jorden.
Med tunga zinkskivor
i frusna nävar
de viga kattor likt
pressar fötterna
mot starkt sluttande plan,
hoppas över avgrunder
där döden ruvar
i form av tom luft
och jordens dragningskraft
på fotsbred takås går de nu
rakryggiga
med blåfrusna ansiktet grinande
i röda vintersolljuset.
Gudar? filmartister? profeter
som gör nya underverk
för moderna biblar? –
nej: arbetare
som utför sitt vanliga jobb
för en ringa penning.



*Elmer Rafael Diktonius, född 20 januari 1896 i Helsingfors, Finland, död 23 september 1961 i Grankulla, Finland, var en finlandssvensk författare, översättare, litteratur- och musikkritiker samt tonsättare. Wikipedia

Dikten är vald av Mahla Najafi, 18 år

I rörelse

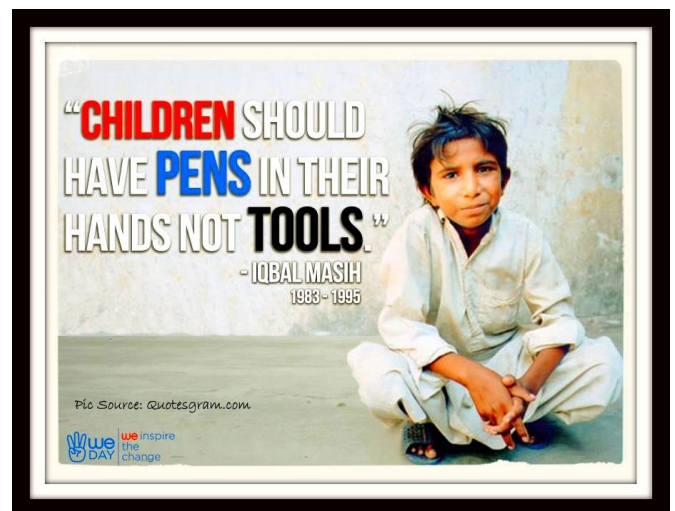
Den mätta dagen, den är aldrig störst.
Den bästa dagen är en dag av törst.
Nog finns det mål och mening i vår färd -
men det är vägen, som är mödan värd.
Det bästa målet är en nattlång rast,
där elden tänds och brödet bryts i hast.
På ställen, där man sover blott en gång,
blir sömnen trygg och drömmen full av sång.
Bryt upp, bryt upp! Den nya dagen gryr.
Oändligt är vårt stora äventyr.

* Dikten "I rörelse" är skriven av Karin Boye, och är en del av diktsamlingen "Härdarna" som är utgiven 1927! Dikten är väldigt känd och har livit översatt till flera olika språk, inklusive engelska som den har blivit översatt till flera gånger! Det är en episk dikt, alltså en berättande dikt, och handlar om livet, hur vi resonerar och hur vi tänker!

Dikten är vald av Mahla Najafi, 18 år

Minns Iqbal Masih på första maj

I år är det tjugo ett år sedan svenska fackförbund nåddes av beskedet att trettonårige Iqbal Masih hade mördats i sitt hemland Pakistan. Mordet skedde två veckor före första maj 1995. Iqbal Masih hade varit i Sverige något år tidigare. Han var inbjuden av dåvarande Industrifacket och talade om kampen mot barnarbete, om barns rättigheter till skolgång och barns rätt att vara barn. Iqbal Masih visste vad han pratade om. Han hade själv som fyraåring sålts som "skuldslav" för motsvarande hundra kronor då hans mamma måste genomgå en operation. Iqbal Masih skulle jobba som mattknytare till dess skulden var betald. Som tioåring rymde han och med hjälp av frivilligorganisationer blev han en internationellt känd aktivist mot barnarbete och slaveri. Bland annat kunde han vid sitt besök i Stockholm snabbt peka ut vilka mattor i exklusiva mattaffärer som var knutna av barn. Mordet på Iqbal Masih sände chockvågor genom världen.



Möjligen påskyndade mordet en insikt hos matt- och klädesleverantörer, åtminstone svenska leverantörer, att införa uppförandekoder och öka sin kontroll av underleverantörer, men framför allt vidgades insikten om barns rätt till bra skolgång. Ett av Iqbal Masih's huvudbudskap var att barn utan kunskap aldrig lär sig ställa krav.

"Barn ska ha pennor i sina händer, inte verktyg", var en fras han ofta upprepade i sina tal.

Artikel är vald av Sara babaei, 17 år